



## نقاشی، آبستره و طراحی به مثابه ادبیات، داستان و شعر (نگاهی با ابعاد ویژه از تلفیق دو قلم به آبستره و طراحی)

نگارندگان: یزدان کاکایی  
زاده صحنه سرآسیاب (۱۳۶۱)  
مدرس و نویسنده



شروین ورگردی  
زاده آبادان (۱۳۵۳)  
دانش آموخته کارشناسی هنرهای تجسمی،  
عضو رسمی انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران و هنرهای تجسمی ایران، نقاش و طراح

“Painting is self-discovery. Every good artist paints what he is”.

«نقاشی کشف درون است؛ یک هنرمند خوب، خود  
واقعیش را در نقاشیهایش به تصویر میکشد».  
جکسون پولاک

رایج هنرمندان و مخاطبان زمانه خود (دور از تناقض‌های  
دنیای اکنون و معاصر).  
اما درباره طراحی؛ بررسی و مطالعه تاریخیچه توسعه و پیشرفت  
هنر طراحی از دوران کهن و باستان تا به امروز، دامنه تاریخ  
طراحی به مثابه هنر را در برمیگیرد. در مفهوم تام و عام، هنر  
طراحی شامل هر گونه فرآیند خلق و خوانش سمبل‌ها و  
نمادها، الگوها و اشکال در طرح‌های مختلف است. در اینجا  
با دامنه‌ای گسترده سروکار داریم که از طراحی گرافیکی  
تا طراحی تولیدات فن آوری و صنعتی و طراحی داخلی و  
طراحی معماری، طراحی لباس و... را در بر میگیرد. در تمام  
این شاخه‌ها از اصول و فنون طراحی استفاده می‌شود.

یک نقاش در هنر واقع‌گرا یا با اندکی چشم‌پوشی و  
کلینگری، در هنر پیشامدرن، فرم‌ها و شکل‌های واقعی  
و باورمند برای همه اقدار، عام و خاص، در اطراف  
و طبیعت خود را الگو قرار می‌دهد و آن را روی بوم  
می‌آورد؛ اشکال و نقش‌هایی که غالباً به میزانی بسیار  
زیاد درگیر جزئیات پرزرق‌وبرق مانند جواهرات و قطرات  
شبنم روی برگ‌ها و پیچش آبشار گیسوی زیبارویان بوده  
و هم در محدوده‌های از افق‌های باور بشری بوده‌اند؛ نه  
چندان در افق‌های دور هم‌گرا با تصاویر تار مبهم و نه  
آنقدر در افق نگاه نزدیک و واگرا که ناآشنا شود و در  
جزئیات خود ناچیز و بزرگ شود، بلکه نزدیک به نگاه

داشته است و در مکمل کردن تصاویر بسیار مؤثر بوده است. در اینجا بد نیست نگاهی به این شیوه هنری داشته باشیم. هایپررئالیسم در دهه ۱۹۲۰ م به وجود آمد و در واقع در اواسط قرن و اواخر جنگ جهانی دوم، به عنوان هنری شناخته شده و بالغ در نظر گرفته شد. در این هنر، هنرمندان سعی می‌کنند با ایجاد تصاویری واقع‌گرایانه و شگفت‌انگیز، لایرنت‌های پیچیده درون ناخودآگاه ذهن انسان را به تصویر بکشند. از خصایص نقاشی هایپررئال میتوان به این مؤلفه‌ها اشاره کرد:

**۱- واقع‌گرایی بسیار بالا:** در هنر هایپررئال، تصاویری به نمایش گذاشته می‌شوند که کاملاً واقعیت دارند. این تصاویر به طور دقیق از دنیای واقعی الهام گرفته شده‌اند و به نوعی برای بیان واقعیت‌های پنهان که در زیر سطح ظاهری دنیا قرار دارند، به کار می‌روند.

**۲- شگفت‌انگیزی:** در نقاشی هایپررئال، تصاویری نشان داده می‌شود که با وجود واقع‌گرایی بالا، به گونه‌ای خارج از واقعیت‌اند و می‌توانند شگفت‌انگیزهای نامطلوب تلقی شوند.

**۳- ایجاد تناقض:** در نقاشی هایپررئال، با ترکیب اشیاء و تصاویری که به نظر متناقض می‌آیند، تناقضی ظاهری ایجاد می‌شود که ممکن است پیام‌های عمیق‌تری برای بیننده داشته باشد.

**۴- رنگ‌های زنده:** در نقاشی هایپررئال، اغلب از رنگ‌های زنده و جذاب برای ایجاد تصاویر استفاده می‌شود.

**۵- تمرکز بر جزئیات:** در این هنر، بسیاری از جزئیات تصاویر به دقت بازتاب داده شده‌اند. این جزئیات ممکن است به عنوان نمادهایی برای بیان واقعیت‌های پنهان استفاده شوند.

**۶- طرح‌های پیچیده:** در نقاشی هایپررئال، اغلب از طرح‌های پیچیده و با تراکم بالا استفاده می‌شود که ممکن است به سبب تنوع بالای تصاویر موجود در آن، برای بیننده چالش‌برانگیز باشد.

می‌توان گفت هنر مدرن در کلیت خود در قرن نوزدهم میلادی شکل گرفت و در قرن بیستم پر و بال خود را گستراند و جوانه‌ها و ریشه‌های خود را در زندگی بشر معاصر دواند و رویاند. این جریان هنری شامل چندین حرکت هنری مانند امپرسیونیسم، پست‌امپرسیونیسم، فوتوریسم، کوبیسم، سوررئالیسم، اکسپرسیونیسم، آبستره و ... می‌شود. از نقاشان بزرگ هنر مدرن میتوان به ونسان ون‌گوگ<sup>۴</sup>، کلود مونه<sup>۵</sup>، هنری ماتیس<sup>۶</sup>، پابلو پیکاسو<sup>۷</sup>، واسیلی کاندینسکی<sup>۸</sup>، رنه ماگريت<sup>۹</sup>، اندی

- 4 Vincent van Gogh
- 5 Claude Monet
- 6 Henri Matisse
- 7 Pablo Picasso
- 8 Wassily Kandinsky
- 9 René Magritte

تاریخ هنر طراحی شامل بررسی تاریخچه فرآیندهای خلق و خوانش نمادها، شکل‌ها و الگوها در طرح‌های مختلف است که شامل نمایشگاه‌های هنری، موزه‌ها و کتابخانه‌ها، مطالعه تئوری‌های هنری و زیرشاخه‌های مختلف هنری می‌شود. از دیگر مواردی که در بررسی تاریخ هنر طراحی مورد توجه قرار می‌گیرد، اثرات فرهنگی، اجتماعی و تاریخی بر هنر طراحی است که در طول زمان تأثیرگذار بوده‌اند.

طراحی با ورود به قرن پانزدهم، هنری مستقل‌تر می‌شود و پس از آن، در کارهای امثال لئوناردو داوینچی<sup>۱</sup> و میکل آنژ<sup>۲</sup> با رونق گرفتن تولید کاغذهای پیشرفته‌تر، جایگاهی درخور پیدا می‌کند. در این دوره که به طور کلی با عنوان «رنسانس» نیز شناخته می‌شود، آثار خوبی تولید می‌شود؛ هنرمندان این دوره درگیر تحولات مهم و توسعه فناوری‌های جدید و بهبود روش‌های ساختوساز نوین‌تر بوده‌اند. این عصر، یکی از مهم‌ترین دوران در تاریخ هنر تلقی می‌شود. در طول دوره رنسانس، هنرمندان به سمت بهبود و گسترش روش‌های طراحی با نگاه رو به جلو و پیشگامانه رفتند. آن‌ها از روش‌های پیشین الهام گرفتند و روش‌های جدیدی را کشف کردند که نه تنها زیبایی آثارشان را بهبود بخشید، بلکه توانستند مهارت‌های شناختی و فنی خود را نیز تقویت کنند. لئوناردو داوینچی، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین هنرمندان این دوره، در زمینه طراحی، نقاشی، معماری، فلسفه و... فعالیت داشت. او با استفاده از روش‌های جدید در طراحی، تحولاتی را در این زمینه به رخ دیگر هنرمندان کشید. میکل آنژ نیز به عنوان یکی از بزرگ‌ترین نقاشان این دوره، با استفاده از روش‌های نوین در نقاشی، آثاری خلق کرد که تأثیر زیادی در هنر نقاشی دوره بعد داشت. به طور کلی، دوره رنسانس یکی از مهم‌ترین دوران در تاریخ هنر بود که تأثیرات آن همچنان در هنر و طراحی امروز به وضوح مشهود است.

می‌توان گفت طراحی پایه‌ای برای نقاشی است و مثل هر هنر دیگر، تکنیک‌های زیاد و صور مختلف دارد. مثل اسکیس<sup>۳</sup> زدن که طراحی تند و سریع است و برای جزئیات اهمیت چندانی قائل نیست. شاید تا حدی مانند آبستره که تمام هدف، رسیدن به هدف نامتعیین یا تعیین‌نشده است.

و اسکیزی به نام اسکیس مطالعاتی وجود دارد که به نسبت، بسیار کامل‌تر است و نقاش در آن طراحی را کامل میکشد. این کار که زمانبر است و همراه است با جزئیات، دانسته‌هایی از پیش را می‌طلبد. اسکیس دیگری که شبیه به نقاشی است و به عنوان کار نهایی استفاده می‌شود، در کارهای هایپررئال رواج

1. Leonardo da Vinci
2. Michelangelo

۳. اسکیس (sketch) نوعی طراحی سریع و فاقد جزئیات از حالت کلی مدل.

وارهول<sup>۱</sup> و جکسون پولاک<sup>۲</sup> اشاره کرد.

نیک مبرهن است که هنر مدرن از دوره امپرسیونیست‌ها شروع می‌شود تا اکسپرسیونیست‌ها و سمبولیست‌ها و کوبیسم و آبستره و مینیمال، و سپس به پسامدرنیست‌ها می‌رسیم. به زعم من پسامدرنیسم در نقاشی به مقدار زیادی وارد هنرهای دیجیتال و کارهای گرافیکی و تبلیغاتی شده است و در واقع مرزهای مرسوم و کلیشه شده در سبک‌بندی‌های تجسمی - که حتی در سبک‌های ماقبل آن و دوره مدرن تا حد زیادی دست‌نخورده باقی مانده بود - در هم شکسته می‌شوند و غالباً مرزبندیها در حالات سیال و تلفیقی قرار می‌گیرند و در فیگورهای نسبی تا لاین‌بندی‌های مشخص، یعنی گزاره‌های تعریفی که حتی مثلاً در آثار کوبیسم با حفظ اشکال هندسی و خصیصه‌های آنچنانی معلوم و مقررند، در پسامدرنیسم الزاماً رعایت نمی‌شوند و این بدان معنا نیست که در یک کار پست‌مدرن ویژگی‌ها یا حتی اهم و اکثر ویژگی‌های یک ژانر خاص وجود نداشته باشد. در اینجا اگر بگویم به خود زندگی میرسیم، همان‌گونه که یک هنرمند آبستره در فروپاشی رنگ‌ها روی بوم در درجات ایستادن در برابر خود زندگی با تناقض‌های غیرقابل شمارش آن می‌رسد، چندان بیراه نیست؛ ترسیم خود و همزمان به چالش کشیدن تمام ابهت و ترتیب و قرارهای خود با خود و تناقض پیاپی، آنجا که ژاک دریدا<sup>۳</sup> را کلافه کرد و در اوج کلافگی و خلق و بازخلق و دگرذیسی به دیکنستراکشنی<sup>۴</sup> رسید که آن هم به لایه‌برداری پیدری و ساختار شکنی مداوم و پیاپی چونان سلسله‌ای از علت‌ها و معلول‌ها که در حال ساختن و فروپاشی و ساختن و فروپاشی مداوم است، رسیده است. آنجا که نقاش متبحر آبستره، آن مادر طبیعت را که یک نقاش الگوکار در تقلائی تبدیل کردن بوم خود به بهترین آینه ممکن مقابل منظره یا اندام‌واره‌ای از آن است به چالش مداوم میکشاند و اذهان مخاطب‌ها را، هر کدام بسته به میزان استعداد خود، درگیر تأویل‌های متکثر در زایش‌های پیاپی و نه لزوماً یک‌دست و غالباً بسیار متنوع معنا می‌کند، در خوانش بصری متن، در خوانش‌های بصری متنی به مثابه موجود زنده، چنان که تلفیق رنگ و نقش و طرح در چارچوب‌های محدود دستگاه دریافتی نرم‌افزار اذهان مخاطبان اسیر است، همچنین گرفتار در زندان کمیت بعد در ماهیت خود و نگاه تمام آنان که در دادوستدهای تلخ‌تر و شیرین‌تر و گس‌تر و غلیظ‌تر و نارس‌تر و پخته‌تر با متن زنده‌اند نیز است.

در سبک کوبیسم، هنرمندان با استفاده از شکل‌های هندسی ساده مانند مکعب، استوانه و مخروط، و با تکرار آن‌ها در

1. Andy Warhol
2. Jackson Pollock
3. Jacques Derrida
4. نظریه دیکنستراکشن (Deconstruction) در پی رسیدن انسان کنونی به تناقضات پی‌درپی ابداع شد که به معنی ساختار شکنی و همزمان با شکستن ساختار، شکلگیری ساختار دیگر و در کل لایه‌برداری پیاپی از متن هاست.

طرح‌های مختلف، به دنبال خلق آثاری با شکل‌های سخت، منظم و سازمان‌یافته‌اند. این سبک در دهه ۱۹۱۰ م در فرانسه شکل گرفت و هنرمندانی مانند پابلو پیکاسو، جورج براک<sup>۵</sup> و ژان متسین<sup>۶</sup> در آن فعالیت می‌کردند.

برای مقابله با سبک کوبیسم یا شاید در حالتی ناخواسته، برای تکمیل آن، سبک آبستره در دهه ۱۹۴۰ م شکل گرفت. در این سبک، شکل‌های طبیعی مانند گل، درخت و حیوانات به شکل غیرواقعی و با استفاده از رنگ‌ها و خطوط آبستره خلق می‌شوند. در این سبک، معمولاً بر روی رنگ‌ها و احساساتی که آن‌ها به بیننده القا می‌کنند، تأکید شده است. به طور خلاصه، اگرچه هر دو سبک کوبیسم و آبستره به عنوان سبک‌های نقاشی انتزاعی شناخته می‌شوند، در نگرش، رویکرد و تکنیک‌های استفاده‌شده در آثارشان، تفاوت‌های مشهودی وجود دارد.

با اینکه به نظر من تفکیک آثار انتزاعی با آثار آبستره و کوبیسم امری چندان منطقی نیست، در روش‌تر شدن ابعاد سبک‌ها تا حد قابل قبولی مؤثر است. آثار نقاشی انتزاعی به آثاری گفته می‌شود که برگرفته از شکل‌های طبیعی و واقعی نیستند و تمایلی به این اشکال در این آثار دیده نمی‌شود. این آثار بر تأثیر رنگ‌ها، خطوط، فرم‌ها و ترکیبات با زوئیتهای واقعیت اما غیرواقعی تأکید می‌کنند. این سبک نقاشی در حالات خاص خود بیشتر در دهه‌های ۱۹۱۰ م و ۱۹۲۰ م شکل گرفت و در دهه‌های بعد به یکی از سبک‌های مهم نقاشی تبدیل شد. نقاشیهای انتزاعی، اغلب بر اساس ویژگی‌های زیر شناخته می‌شوند:

۱- ابزارهای نقاشی: هنرمندان انتزاعی از ابزارهای مختلف مانند رنگ‌های روغنی، آکرلیک، مدادرنگی و... استفاده می‌کنند. این ابزارها برای خلق آثاری با رنگ‌های زنده و تأثیرات به‌صرفه استفاده می‌شوند.

۲- فرم‌های هندسی: در آثار نقاشی انتزاعی، از شکل‌های هندسی مختلف مانند خطوط، مثلث‌ها و دایره و مربع‌ها و... استفاده می‌شود. این فرم‌ها ممکن است تکرار شوند و برای خلق الگوها و تأثیرات بصری به کار بروند.

۳- رنگ‌ها: در آثار نقاشی انتزاعی، رنگ‌های زنده و پرترفدار مانند آبی، قرمز، زرد، سبز و بنفش به کار می‌روند. هنرمندان این رنگ‌ها را به دقت انتخاب می‌کنند تا تأثیرات بصری خاصی را به بیننده القا کنند.

۴- ترکیبات و ترتیب: در آثار نقاشی انتزاعی، ترکیبات و ترتیب‌های مختلفی از فرم‌ها، رنگ‌ها و خطوط برای خلق تأثیرات مختلف بصری استفاده می‌شوند. برخی از ترتیبات ممکن است تکراری و پیوسته باشند و برخی دیگر از آن‌ها به صورت طبیعی و اتفاقی برای خلق واکنش‌های بصری استفاده می‌شوند.

5. Georges Braque
6. Jean Matheson

از آثار نقاشی آستره خانم شروین وردگودی



۴- تکاپو برای القا و بیان حالات روحی، احساسات و اندیشه‌های نقاش.

۵- تأکید بسیار بر ترکیب رنگ‌های فرعی به جای ترکیبات رنگ دقیق (این مورد، از اهم ویژگی‌های چنین سبکی است).

۶- عدم تمایل به تمرکز بر تفصیل و جزئیات دقیق و در عوض، تمرکز بر احساسات و تا حدود ملموس و مشهودی نمایشی بودن آثار.

۷- استفاده از رنگ‌های خالص و شدید به جای رنگ‌های تاریک و نقشه‌ای.

امپرسیونیست‌ها به عنوان پیشگامان جنبش‌های هنری مانند فوتوریسم و اکسپرسیونیسم شناخته شده‌اند. این فراوری و تحولات در کوبیسم بیشتر است و به گونه‌ای افراطی‌تر شاهد تونالیت رنگ کمتری هستیم. جسارت تغییر و تحول در این نقاشان بسیار بیشتر است؛ طوری که در نگاه به آثار آنها نقش عناصر فضا و پرسپکتیو و رنگ و... به سطح می‌آید. آنها حذف عناصر جزئی پرزرقوبرق ماقبل خود را در دستور کار قرار می‌دهند، مقدمه‌ای در اوایل کتاب آستره مینویسند و راه را برای هدفمند کردن خود عناصر بصری در آستره باز می‌کنند؛ رنگ را به بالاترین جایگاهها می‌رسانند و برای اشکال واقعی و طرح ملموس مشهود کم‌ترین اهمیت را قائل‌اند؛ گویی ریتم رنگ‌ها در این آثار، آوازی موسیقایی را در چشمان و دستگاه بصری - شناختی مخاطبان شعله‌ور می‌کند. بدین ترتیب، ارتقای فرهنگی هنر را مبینیم. چنانچه هنر نقاشی تا پیشاکوبیسم را انسانی در نظر بگیریم با فرهنگی سرشار از کلمه‌های عمودی و قاطعانه و غیرمنعطف مانند «نصیحت»، در کوبیسم و آستره در این انسان (= هنر) کلمه «نصیحت» جای خود را به کلمه منعطف

میزان گسترش، تشخیص و پررنگ شدن عنصر رنگ در آثار امپرسیونیست‌ها با ساختار شکنی‌های غالباً بصری این نحله - که جنبش و تحولی در غالب عناصر و کودتایی علیه آثار کلاسیک ماقبل خود بوده - دچار نقطه عطفی در کل آثار انتزاعی می‌شود. قبل از آنها، رنگها را کمتر روی پالت ساخته و پرداخته می‌کردند و تونالیت‌های رنگ را - چه بسا اگر قرار بوده ده‌ها تونالیت را از قبل می‌ساختند - روی قطعه از قبل مقرر کوچکی پیاده می‌کردند، اما با شروع کار این هنرمندان، والر و کیفیت رنگها در آنی بودن متدها تلفیق شد. لحظه‌ای و آنی بودن این شیوه از نقاشی چنان مشهود است که آنی شدن هنر و ساختوساز هنری در لحظه نمودی بارز و جدید در زندگی نقاش پیدا می‌کند. به زعم من، یک امپرسیونیست مانند آشپزی است که با متریل‌های خود غذایی را مزه‌مزه می‌کند و به آن مزه خاص آثار آستره نزدیک می‌شود؛ ولی غذای (اثر) امپرسیونیست‌ها به مزه مورد نظر آستره‌کارها نمی‌رسد. امپرسیونیست‌ها از لحاظ حسی بسیار بالاتر از دوره‌های قبل کار کرده‌اند و باور داشته‌اند که رنگ را باید به صورت لایه‌های و ضخیم و براق و شفاف روی بوم برد و این‌گونه لذت حسی بیشتری کسب کرده‌اند؛ لذتی که غالباً با حالات روحی - روانی و حواس همان لحظه آفرینش همراه بود. البته این به معنی لزوم پررنگ شدن یا کم‌رنگ شدن رنگ و والر در آثار این نقاشها نیست. همان‌گونه که اشاره شد، آن‌ها آن اکتساب لذت از بیشترین پتانسیل موجود لحظه را بیشتر در نقش عنصر رنگ بروز داده‌اند. به عروج حسی آثار ایشان، به نسبت مکتب‌های رایج زمان خود و ماقبل خود اشاره کردم. البته نهایت تلاش در کاربرد رنگ، برای اینکه خود رنگ به نقاشی تجسم و جان دهد، بوده است؛ اینان گویی شاعرانی بوده‌اند که برای اولین بار بر زنده کردن اشیاء در شعر خود یا همان صنعت تشخیص در شعر تأکید بسیار ورزیده‌اند؛ مثلاً ریتم رنگ و قلم‌گذاری‌ها در آثار ونسان ونگوگ بسیار قابل توجه است. البته نباید از اهمیتی که این قشر از نقاشان برای عناصر بُعد و فضا و پرسپکتیو و در رأس آنان نور قائل بوده‌اند، غافل شد. ویژگی‌های آثار امپرسیونیست‌ها به عنوان سردمداران جنبش بسیار مهم قرن نوزدهم میلادی که در فرانسه متشکل شد، بدین قرار است:

۱- تمرکز بر بیان نور و رنگ به جای جزئیات دقیق و واقعیت‌های همراه با دقت.

۲- استفاده از رنگ و قلم در فضای باز به جای استودیو و نمای طبیعی.

۳- استفاده از تکنیک‌هایی مانند نقاط و لکه‌های رنگ برای نمایش نور و حس موقتی.

۱. درجات و پله‌های مختلف رنگی را از لحاظ تیرگی و روشنی تونالیت (پله‌های خاکستری) مینامند.  
۲. والر به ارزش‌های رنگی اطلاق می‌شود. والر بسته به درجه قدرت رنگی و درجه حرارت رنگی است.





محترمانه و بسیار رها و مختار و سرشار از زندگی «پیشنهاد» می‌دهد و نمونه‌هایی مانند این، که گویی بسیار امروزی‌تر، متمدانه‌تر و با درک و انعطاف و همدردی و تازگی بسیار فراخ‌تریانند. در واقع در کوبیسم و آستره نسبت به ماقبل آنان، به اندازه دو انسانی که مثال زده شد، دنیا و نگاه مؤلف و هم‌زمان نگاه‌های مخاطبان و دنیا‌های بکر آثار زنده و قابل درک برای اذهان، بسیار بیشتر و گوناگون‌تر می‌شود. البته این اذهان، نسبت به کسانی بسته‌تر و متحجرتر و منجمدترند که دریچه‌های کسب شناخت و تبدیل گاه‌های شناخت به دانش را در خود می‌بندند و مهر و موم می‌کنند؛ و در بسیاری موارد، عناصر آبی و غیراکتسابی به عنصر «سلیقه» وزن تعیین‌کنندگی زیادی می‌دهند (غالباً چنین دریافتگاه‌های بصری‌ای با این آثار دارای معانی متکثر، ارتباطی برقرار نمی‌کنند؛ آثاری که انصافاً بسیار بیشتر در سیر انتزاعی خود، به خود زندگی - چنانچه گفتیم - نزدیک میشوند). این‌گونه است که تأویل متکثر از متن زنده و پویا جایگاه خود را پیدا می‌کند.

آستره یا خلاصه‌نگاری، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، از جریان‌های هنری اواخر دوران مدرن است که در آن، هنرمندان با حذف و تغییر شکل‌ها و رنگ‌های طبیعی، به خلق آثاری با شکل و رنگ‌های غیرواقعی و خلاقانه می‌پردازند. در این مسیر، هنرمندان به دنبال ایجاد احساسات و تأثیرات زیبایی‌یابند، بدون در نظر گرفتن تصویر واقعی یا واقعیت‌های مادی. اهمیت چنین جنبشی آنقدر زیاد است که در اینجا به پاره‌ای عناصر مربوط به آن پرداخته می‌شود:

**۱- حذف شکل‌ها و تصاویر واقعی:** در آثار آستره، شکل‌ها و تصاویر واقعی حذف می‌شوند و به جای آن‌ها، شکل‌ها و رنگ‌هایی با ابعاد خیالی و خلاقانه استفاده می‌شوند.

**۲- بیان احساسات و تأثیرات زیبایی‌شناسانه:** هنرمندان آستره در پی ایجاد تأثیرات زیبا و احساساتند که در آثارشان برای بیننده مشهود می‌شود.

**۳- استفاده از رنگ‌های غیرواقعی:** در آثار آستره، هنرمندان به دنبال استفاده از رنگ‌های غیرواقعی‌اند که در طبیعت نمی‌توان آن‌ها را پیدا کرد.

**۴- خلاقیت و نوآوری:** هنرمندان آستره با توجه به اینکه در این جریان هنری، محدودیتی برای خلاقیت و نوآوری وجود ندارد، آثاری بی‌نظیر و منحصر به فرد خلق می‌کنند.

**۵- عدم تعلق به قواعد و فرمول‌های ثابت:** هنرمندان آستره در این جریان هنری، در پی شکستن قوانین و فرمول‌های ثابتند و آثاری خلق می‌کنند که از نظر قواعد هنری، ناقص به نظر می‌رسند (البته با توجه به این اصل که در هر بینظمی نظمی وجود دارد، نگارنده چندان با این ویژگی و برخی ویژگی‌های تا حدی افراطی که منتقدان روی آنها بسیار تأکید می‌کنند، موافق نیست).

فنون و تکنیک‌هایی که در بین آستره‌کارها پرکاربرد است:

**۱- تکنیک ریتم:** در این تکنیک، هنرمندان با استفاده از تکرار موتیف‌ها، خطوط و رنگ‌ها، ریتمی خاص را خلق می‌کنند که به بیننده احساس حرکت و جنبش می‌دهد.

**۲- تکنیک لایه‌بندی:** در این تکنیک، هنرمندان از لایه‌بندی رنگ‌ها و شکل‌ها برای خلق عمق و بُعد در آثارشان استفاده می‌کنند.

**۳- تکنیک تضاد:** در این تکنیک، هنرمندان با استفاده از تضاداتی که در حین خلق آثارشان روی می‌دهد، در پی خلق آثاری جدید و خلاقانه‌اند.

**۴- تکنیک خطوط:** در این تکنیک، هنرمندان با استفاده از خطوط مختلف، از جمله خطوط آستره، یا کج و گاهی پیچیده و غیرمعمول و خطوط خشن سعی در ایجاد نوعی استحکام و ثبات در اذهان مخاطبان دارند و به دنبال خلق آثاری با شکل‌های غیرواقعی و خلاقانه‌اند.

**۵- تکنیک رنگ‌آمیزی:** در این تکنیک، هنرمندان با استفاده از ترکیب و تنوع رنگ‌ها، در پی خلق آثاری با احساسات و تأثیرات زیبایی‌یابند.

**۶- تکنیک اشکال هندسی:** در این تکنیک، هنرمندان با استفاده از اشکال هندسی مختلف، از جمله مثلث، مربع، دایره و خمیدگی‌های مختلف، به دنبال خلق آثاری با شکل‌های خلاقانه و غیرواقعی‌اند.

**۷- تکنیک نشانه‌گذاری:** در این تکنیک، هنرمندان با نشانه‌گذاری بر روی صفحات خالی، خطوط و شکل‌هایی را خلق می‌کنند که به صورت تدریجی به شکل واقعی تبدیل می‌شوند.

**۸- تکنیک روانی:** در این تکنیک، هنرمندان با استفاده از

با دیدن محض؛ اما مگر می‌شود؟ که اگر دیدن محض، شدنی بود، ساختن محض بود. از خود تهی میشد و این نسبت شدن‌ها و دیدن‌ها و ساختن‌هاست که با نقصان‌ها و نسبت ما در آمیخته و همان است که به سمت نقصان یورش میبرد در تقلاهی هر چه بیشتر تصور کردن را از آن دیدن کردن و این دو را هر چه بیشتر از آن ساختن کردن؛ ساختوساز یک تابلوی نقاشی، ساختوساز اثری از پولاک، از پیکاسو، از سزان، از ون‌گوگ.

از زاویه تاریخی همان‌گونه که گفته شد، آستره از جنبش‌های هنری جدید معاصر و خاص اروپا و آمریکا است؛ البته هنگام تشکیل و تولد. و مؤکداً می‌گویم که رنگ و جایگاهش یکی از ویژگی‌های مهم آن است و نقش مهمی در ایجاد زیبایی و احساسات آثار دارد. در این آثار از رنگ‌های شاد و روشن استفاده می‌شود که باعث ایجاد حس شادابی و شادی در تماشاگر می‌شود. این‌گونه است که مرزهای تعریف‌شده مکتبها بسیار تلفیقی می‌شود و از این دیدگاه، بسیاری از نحللهای انتزاعی و آستره و امپرسیونیسم از ناحیه این عنصر در یک قاب قرار می‌گیرند. البته باید توجه داشته باشیم که تولد یک جنبش نه آنی، بلکه تدریجی است و مانند تولد فرزند از رحم مادر نیست؛ بلکه یک جنبش و نحله در نقاشی یا مجسمه‌سازی و طراحی میتواند ادامه جنبش قبلی خود باشد با یک یا چند تأکید روی عنصر یا عناصری.

باری، آستره‌کارها در ترکیب رنگ‌ها از تناوب‌های مختلف استفاده میکنند که سبب ایجاد حرکت و جذابیت در آثار می‌شود. در آثار آستره، معمولاً رنگ‌ها به صورت خالص و بدون ترکیبات مازاد استفاده می‌شوند. در واقع اگر نگوییم در کار یک آستره‌کار رنگ همه چیز است، باید گفت رنگ در تکامل جذابیت و اکتساب پرستیژ و شخصیت جذاب این آثار نقش حیاتی دارد.

در آثار کلاسیک در مجموع با الگوی عینی، رنگ در خدمت جزء به جزء عناصر و مناظر و چهره‌ها و اندام‌واره‌های الگوهاست، اما در غالب آثار انتزاعی، رنگ گویی مجالی مستقل‌تر پیدا می‌کند و بسترهای مانور آن فراتر و همزمان خلوتر نیز می‌شود؛ همچنین با عدم تعیین بیشتری همراه می‌شود و در آثار اکسپرسیونیستی به غروری قابل می‌رسد؛ به شعوری مشهود. و انصافاً چنین آثاری را آثار مغرور بصری با توجه به عنصر رنگ میتوان دانست، اما رنگ در آستره بالغ می‌شود و از قدرت خود، به ارضایی کلان می‌رسد که در کمتر نحله هنری چنین وضعیتی پیدا می‌کند. به همان اندازه فاش، عریان و زنده در مصنوعترین و همزمان طبیعیترین حالات نمود و دلبری خود، فیگورهای خود را به رخ مخاطبان میکشاند و به میدان‌گاهی پا می‌گذارد که فعلها در آن‌جا همه به غایت خودند. رنگ در نهایت فداکاری، گاه فدا می‌شود، می‌جنگد و همه کار می‌کند. در آستره رنگ همزمان در ساحات اژه و سوژه قرار می‌گیرد. آیا این همان تناقض نیست؟ یا همان تناقضها نیست؟ یا همان تناقض‌های پی‌درپی؟ همان زندگی؟ و زندگی‌های ما؟ شاید...

روش‌های روانی، به دنبال خلق آثاری با شکل‌های خلاقانه و غیرواقعیاند.

**۹- تکنیک انعطاف‌پذیری:** در این تکنیک، هنرمندان در پی خلق آثاری با شکل‌های انعطاف‌پذیر و قابل تغییرند که می‌توانند تحت تأثیر موقعیتهای مختلف تغییر کنند.

**۱۰- تکنیک نورپردازی:** در این تکنیک، هنرمندان با استفاده از نور و سایه، به دنبال خلق آثاری با احساسات و تأثیرات زیبایی‌اند.

**۱۱- مواد و ابزار:** هنرمندان آستره از مواد و ابزارهای مختلف مانند رنگ‌های روغنی، آکرلیک، مدادرنگی، قلم‌های چوبی و... استفاده می‌کنند تا آثاری خلاقانه و متفاوت خلق کنند.

هنرمندان آستره معمولاً تلاش می‌کنند با استفاده از تکنیک‌های مختلف، آثاری با شکل‌ها و رنگ‌های خلاقانه و غیرواقعی خلق کنند تا اثر هنری برای بیننده، بسیار جذاب و نوآور به نظر برسد.

در مورد انتزاع پیش از این سخن رفت، اما به گمان من عنصر انتزاع در تمام آثار پل سزان<sup>۱</sup> که پدر نقاشی مدرن است تا آثار کوبیسم، به وفور و به طور بسیط موج میزند؛ مثلاً شایع است که خورشیدی که پیکاسو میدیده است، با خورشید واقعی متفاوت بوده است. کارهای آستره از اشکال واقعی از پیش‌متعین شکل نمی‌گیرد؛ مثلاً اولین کار آستره کاندینسکی به طور اتفاقی ملهم از یک دامن و طرح و نقوش آن و تابلوی وارونه‌ای از خودش بوده است. نگارنده (= شروین ورگردی) به عنوان یک آستره‌کار حرفه‌ای، قبل از کشیدن تابلوی آستره در بسیاری اوقات جرقه یا شما و شکل کارهایم را در خواب میبینم و همیشه کاغذ و قلمی کنار تختخواب دارم و اتودی کوچک میزنم تا در اولین فرصت به سمت تصویر و نقاشی بروم. پل سزان اول میدیده، بعد تجزیه و تحلیل میکرده و تغییرات ذهنی ایجاد میکرده است، نه اینکه کپی محض کند. از پابلو پیکاسو درباره نوع نگاه او و نحوه کشیدن آفتاب میپرسند و او می‌گوید: شاید هر انسانی خورشید را در آسمان به صورت نوری زرد میبیند، ولی بعضی هر نور زردی را خورشید میبیند (نقل به مضمون).

شاید هدف او از این گفته این باشد که لزومی ندارد حتماً آن نور زرد در آسمان باشد تا آن را خورشید دید؛ به دیگر سخن، پیکاسو وابستگی ذاتی خورشید به آسمان را، به عنوان عنصری بصری، به چالش می‌کشد و این امر، دیدن را به چالش میکشد؛ دیدن انسانی در متن و عمق زندگی را؛ دیدن از زاویه‌ای سیصدوشصت درجه‌ای در وسط رینگ زندگی از بوکسوری که از هر سو مشت و ضربه‌ای به سویش روانه می‌شود و در پیامد هر ضربه، به آغوش تناقضی غوطه میخورد؛ دیدن به مثابه ساختن تصور و تصور در ترادف با کلمه‌ای که اگرچه هنوز نرسیده، در تلاش بسیار است که به آنجا و آنگاه و آنطور برسد و بشود که مترادف باشد

1 Paul Cézanne